ترجمه و شرح خطبه 209 نهج البلاغه: میانه‌روی در بهره‌مندی از دنیا

(پس از جنگ بصره بر علاء بن زياد وارد شد كه از ياران امام بود. وقتى خانه بسيار مجلّل و وسيع او را ديد، فرمود):

1. روش استفاده از دنيا:

با اين خانه وسيع در دنيا چه مى كنى در حالى كه در آخرت به آن نيازمندترى. آرى اگر بخواهى مى توانى با همين خانه به آخرت برسى در اين خانه وسيع مهمانان را پذيرايى كنى، به خويشاوندان با نيكوكارى بپيوندى، و حقوقى كه بر گردن تو است به صاحبان حق برسانى، پس آنگاه تو با همين خانه وسيع به آخرت نيز مى توانى پرداخت.

(علاء گفت: از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مى كنم. فرمود چه شد او را گفت عبايى پوشيده و از دنيا كناره گرفته است: امام عليه السّلام فرمود او را بياوريد، وقتى آمد به او فرمود:)

1. برخورد با تفكّر ترك دنيا:

اى دشمنك جان خويش شيطان سرگردانت كرده، آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمى كنى تو مى پندارى كه خداوند نعمت هاى پاكيزه اش را حلال كرده، امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده كنى تو در برابر خدا كوچك تر از آنى كه اينگونه با تو رفتار كند.

(عاصم گفت، اى امير مؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاى ناگوار به سر مى برى امام فرمود) واى بر تو من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و ندارى، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.

شرح

از سخنان امام عليه السلام است هنگامى كه حضرت در بصره به عيادت علاء بن زياد حارثى كه از اصحابش بود، رفت و چشمش به خانه وسيع او افتاد، اين سخن را ايراد فرمود:...

خطبه در يك نگاه:

همان گونه كه در بالا آمد اين كلام اشاره به داستان عيادت على عليه السلام از يكى از يارانش به نام علاء بن زياد حارثى در بصره دارد (هر چند بسيارى از شارحان نهج البلاغه اصرار دارند كه آن شخص علاء بن زياد نبود؛ بلكه ربيع بن زياد بود) و هنگامى كه حضرت خانه وسيع او را ديد اين سخن را ايراد فرمود و تذكّرى بسيار پرمعنا به او و به همه انسانهايى كه زندگى شبيه او را دارند داد. اين كلام به طور خلاصه مشتمل بر سه بخش است:

بخش اوّل: تذكّر بيدار كننده اى است كه امام به علاء بن زياد يا ربيع بن زياد داد.

بخش دوم: اندرز و نصيحتى است پرمعنا كه براى برادر او؛ يعنى عاصم بن زياد بيان فرمود كه درست در نقطه مقابل علاء بن زياد زندگى مى كرد و زندگى مرتاضانه اى داشت.

بخش سوم: پاسخ به سؤالى است كه عاصم بن زياد از حضرت درباره طرز زندگى امام عرضه داشت.

اين خانه وسيع براى چيست؟

اگرچه مخاطب این کلام پر محتوا دو نفر از اصحاب آن حضرتند; ولى در واقع برنامه اى عمومى را در مورد رعايت اعتدال در بهره گيرى از مواهب زندگى، بازگو مى کند و مخاطبان واقعى آن همه مسلمانها در سراسر تاريخند. امام هنگامى که خانه وسيع و گسترده علاء بن زياد حارثى که طبعاً به وسايل خوبى نيز مجهز بود، مشاهده مى کند او را نخست سرزنش کرده و سپس نصيحتى آميخته با محبّت به او ارائه مى دهد و مى فرمايد: «با اين خانه وسيع در اين دنيا، چه مى خواهى بکنى و آن را براى چه مى خواهى، در حالى که در آخرت به آن نيازمندترى»; .

عادت مردم بر اين است که وقتى به عيادت بيمار مى روند چيزى مى گويند که خشنود و خوشحال شود; ولى يک معلّم آسمانى همچون على(عليه السلام) هنگامى که يار خود را در بستر بيمارى مى بيند همان بيمارى که گاه بازگشتى در آن نيست بايد او را بيدار کند و متوجّه سرنوشت خويش سازد و صراط مستقيم سعادت را به او ارائه دهد و داروى تلخ نصيحت آميخته با سرزنش را در کام او فرو ريزد تا بهبودى واقعى حاصل کند.

آنگاه راه استفاده از اين ثروت عظيم را براى نيل به سعادت آخرت به او نشان مى دهد و مى فرمايد: «آرى! اگر بخواهى مى توانى به وسيله آن به آخرت برسى (و سعادتمند شوى) به اين گونه که از ميهمانان در آن پذيرايى کنى و صله رحم در آن بجا آورى و حقوق شرعى و الهى آن را بپردازى; اگر چنين کنى به وسيله اين خانه به خانه آخرت نائل شده اى» .

امام(عليه السلام) با اين بيان به اين واقعيت اشاره مى فرمايد که مال و ثروت امر نکوهيده و ضدّ ارزش نيست; بلکه مهم آن است که در چه راهى مصرف شود. هرگاه به تکاثر و تفاخر يا انحصار به شخص بينجامد مذموم است; ولى اگر بخش مهمى از آن در اختيار نيازمندان و دوستان و بستگان قرار گيرد، سرمايه آخرت محسوب مى شود. در حديثى مى خوانيم که شخصى در خدمت امام صادق(عليه السلام) از اغنيا و ثروتمندان نکوهش کرد و به آنها بد گفت; امام فرمود: « ساکت باش! شخص غنى هرگاه صله رحم بجا آورد و نسبت به برادران دينى خود نيکوکار باشد، خداوند پاداش او را دو برابر مى کند، زيرا مى فرمايد: اموال شما و اولادتان، چنان نيست که شما را به خداوند نزديک کند، مگر کسى که ايمان آورده و عمل صالح انجام دهد، آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف دارند و در غرفه هاى بهشتى در امنيّت به سر مى برند».

بنابراين، مال مى تواند بهترين وسيله سعادت گردد، هرگاه به درستى از آن بهره گيرى شود و مى تواند وسيله بدبختى انسان باشد، هرگاه با بخل و اسراف و انحصارطلبى همراه گردد.

نکته:

خانه هاى وسيع در روايات اسلامى:

از روايات متعدّدى استفاده مى شود که يکى از نشانه هاى سعادت انسان داشتن خانه وسيع است; پيامبر اکرم(صلى الله عليه وآله) در حديثى فرمود: «مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ، المَسْکَنُ الْواسِعُ».(6)

در همان باب از کتاب کافى هفت حديث ديگر به همين مضمون يا قريب به آن از معصومان(عليهم السلام) نقل شده است و مرحوم علامه مجلسى در بحارالانوار جلد 73 احاديث فراوانى در اين زمينه دارد. از جمله در حديثى از امام ابوالحسن على بن موسى الرضا(عليه السلام) مى خوانيم که براى يکى از دوستانش خانه اى خريد، و به او فرمود: اين منزل تو بسيار کوچک است، برخيز و به اين منزل جديد نقل مکان کن، آن مرد گفت: اين خانه را پدرم ساخته (و من از او پيروى مى کنم); امام(عليه السلام) فرمود: اگر پدرت نادان و بى خرد بوده، تو هم بايد مثل او باشى!(7)

بديهى است هرگز مفهوم اين روايات اين نيست که انسان، خطّ اعتدال را رها کرده و به اسراف روى آورد، بلکه اشاره به اين است که نبايد مانند افراد تنبل و بى همّت در جايى که امکانات فراهم است به خانه هاى تنگ و تاريک و کوچک که روح انسان را آزار مى دهد، قناعت کرد.

اضافه بر اين، خانه هاى تنگ و کوچک، بهانه خوبى براى ترک صله رحم و دعوت نکردن از مهمان است. مى گويند که اگر ما به خانه ارحام برويم آنها نيز به خانه ما مى آيند و ما جا نداريم و به همين دليل از پذيرايى مهمان که مايه خير و برکت است خوددارى مى کنند، و يکى از علل رواج فرهنگ خانه هاى بسيار کوچک در عصر ما علاوه بر مشکلات مالى، سلطه فرهنگ خالى از عواطف انسانى غربيهاست، که نه صله رحم مى شناسند و نه پذيرايى از مهمان.

نکوهش از دنياگريزى:

در بخش دوم اين کلام مى خوانيم هنگامى که اميرمؤمنان على(عليه السلام) اندرزهاى بالا را به علاء بن زياد داد علاء توجّه امام را به وضع برادر خود که در مسيرى بر ضدّ او گام بر مى داشت جلب کرد: «علاء به آن حضرت عرض کرد: اى اميرمؤمنان از برادرم عاصم بن زياد نزد تو شکايت مى آورم. امام(عليه السلام) فرمود: مگر چه کرده؟ عرض کرد عبايى پوشيده و از دنيا کناره گيرى کرده است، امام(عليه السلام) فرمود: او را نزد من حاضر کنيد»; (فقال له العلاء: يا أَميرالمؤمنين، أشکو إِليک أَخي عاصمَ بنَ زياد. قال: و ما له؟ قال: لبِس الْعَبآءَة َ و تَخَلَّى عن الدنيا.قال:عَلَيَّ به).

«هنگامى که عاصم بن زياد نزد امام(عليه السلام) آمد امام به او فرمود: اى دشمن حقير خويشتن، شيطان تو را (فريب داده و در بيابان زندگى) سرگردان ساخته (اگر بر خود رحم نمى کنى) چرا به خانواده و فرزندانت رحم نکردى؟»; (فَلَمَّا جَآءَ قال: يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَدِ اسْتَهَامَ(8) بِکَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَکَ وَ وَلَدَکَ!).

«عدّى» تصغير «عدوّ» به معناى دشمن کوچک است. امام(عليه السلام) مى خواهد به اين وسيله هم او را که از مسير اعتدال خارج شده، تحقير کند و هم کارش را عداوتى نسبت به خود بشمارد و به دنبال آن اين نکته را يادآور مى شود که اعمال تو افزون بر هواى نفس، از وسوسه هاى شيطان سرچشمه مى گيرد و سرانجامش نوعى از خود بيگانگى و سرگردانى در زندگى است.

ايراد ديگرى که امام(عليه السلام) به او مى کند اين است که تو علاوه بر ظلم بر خويش، به زن و فرزندت ستم مى کنى بى آنکه دليلى بر اين کار داشته باشى.

اين توبيخها و سرزنشهاى مکرّر، به سبب اين است که اسلام، رهبانيت و ترک دنيا را به اين شکل براى پرداختن به عبادت، هرگز توصيه نمى کند و آن را انحراف از مسير حق مى شمرد، همان گونه که شرح آن در ادامه اين بحث خواهد آمد.

سپس در ادامه اين سخن مى فرمايد: «تو گمان مى کنى خداوند طيّبات را بر تو حلال کرده ولى دوست ندارد که از آنها بهره ببرى؟! تو در پيشگاه خدا بى ارزش تر از آن هستى که اين گونه با تو رفتار کند»; (أَتَرَى اللّهَ أَحَلَّ لَکَ الطَّيِّبَاتِ، وَ هُوَ يَکْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّهِ مِنْ ذلِکَ!).

اين سخن در واقع اشاره به دليل لطيفى است و آن اينکه برنامه اى که در پيش گرفته اى به گمان اين بوده که مطابق دستور خداست، در حالى که قرآن با صراحت طيّبات و غذاها و لباسهاى پاکيزه را بر همگان حلال شمرده، در آنجا که مى فرمايد: «(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ); بگو چه کسى زينتهاى الهى را که براى بندگان خود آفريده و (همچنين) روزيهاى پاکيزه را حرام کرده است، بگو اينها در زندگى دنيا براى کسانى است که ايمان آورده اند و در قيامت خالص براى مؤمنان خواهد بود».(9)

جمله «أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّهِ مِنْ ذلِکَ!» ممکن است اشاره به اين باشد که اين گونه افراد ـ که وضع خاصى به خود مى گيرند و از جامعه مسلمين جدا مى شوند ـ امتياز فوق العاده اى براى خويش قائلند و گمان مى کنند گوشه گيرى و رياضت سبب برترى آنان بر ساير مردم است و گويى خداوند دستورات ويژه اى به آنها داده است. امام(عليه السلام) مى فرمايد: تو کمتر و کوچک تر از آنى که خدا دستور خاصى براى تو صادر کرده باشد، تو را از مواهب حيات منع کند و براى ديگران حلال بشمارد.

در ادامه اين سخن مى خوانيم که عاصم براى توجيه رفتار خود عرض کرد: «اى اميرمؤمنان(عليه السلام) تو خود با اين لباس خشن و آن غذاى ناگوار به سر مى برى در حالى که پيشوا و امام ما هستى و بر ما لازم است به تو اقتدا کنيم»; (قال: يا أَميرالمؤمنين، هذا أَنْتَ في خُشُونَةِ مَلْبَسِکَ و جُشُوبَةِ(10) مأکَلِکَ!).

امام(عليه السلام) پاسخ روشنى به او داد، فرمود: «واى بر تو، من مانند تو نيستم (و وظيفه اى غير از تو دارم، زيرا) خداوند بر پيشوايان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگيرند و همچون افراد ضعيف مردم زندگى کنند تا فقر، آنها را به طغيان و سرکشى (در برابر فرمان خدا) وادار نکند»; (قال: وَيْحَکَ، إِنِّي لَسْتُ کَأَنْتَ، إِنَّ اللّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، کَيْلاَ يَتَبَيَّغَ(11) بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!).

بر اساس اين منطق افراد عادى، در بهره گيرى از مواهب حيات به صورت معتدل و دور از اسراف و تبذير آزادند; ولى پيشوايان و امراى اسلام بايد به زندگانى ساده، همچون زندگانى ضعفاى اجتماع روى آورند تا مايه آرامش و تسکين براى قشرهاى محروم گردد و در فشار غم و اندوه به سر نبرند و سر به طغيان بر نياورند.

در روايتى که ابن ابى الحديد در شرح اين خطبه آورده چنين آمده است که امام(عليه السلام) آيات متعددى از قرآن را در زمينه مباح بودن بهره گيرى از طيّبات بر عاصم خواند که نشان مى دهد مرحوم سيّد رضى سخنان امام را به صورت گزينشى نقل کرده است و در پايان آن چنين مى گويد: سخنان امام در عاصم مؤثّر افتاد، برخاست آن عباى خشن را از تن درآورد و لباس مناسبى به تن کرد و برنامه سابق را تغيير داد.

ابن ابى الحديد بر اين نکته تأکيد دارد که موضوع اصلى بحث «علاء بن زياد» نبوده; بلکه شخص معروفى به نام «ربيع بن زياد» بوده است که بخشى از خراسان را فتح کرد و عمر درباره او گفت: «مردى را به من نشان بدهيد که هنگامى که امير است گويى امير نيست و هنگامى که امير نيست گويى امير است».

در ادامه اين سخن مى نويسد: «زياد بن ابيه به ربيع بن زياد (که از طرف او والى بخشى از خراسان شده بود) چنين نوشت که معاويه به تو دستور مى دهد تمام درهم و دينارهاى بيت المال و غنائم جنگى را بر لشکريان تقسيم کن. ربيع در جواب گفت: من دستور خدا را پيش از دستور معاويه يافته ام (بايد همچون پيامبر اکرم و على(عليه السلام) بين همه تقسيم کنم) سپس سفارش کرد در ميان مردم صدا بزنند فردا براى گرفتن غنائم جمع شويد. آنگاه خمس غنائم را (که بدون جنگ به دست آمده بود) برداشت و بقيه را در ميان مسلمانان تقسيم کرد. سپس از خدا خواست که به عمر او پايان دهد (زيرا حاضر نبود با تشکيلات معاويه همکارى کند) دعاى او مستجاب شد و پيش از فرا رسيدن روز جمعه چشم از اين جهان فرو بست.(12)

نکته ها:

1. افراط و تفريط در همه چيز نکوهيده است:

همان گونه که قرآن مجيد مى گويد: (وَکَذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً)(13) امت اسلامى، امتى است معتدل و پيروان راستين اسلام و قرآن از افراطها و تفريطها دورند; ولى متأسّفانه بعضى از افراد نادان يا مغرض و مخالف اسلام به سراغ افراط و تفريطها مى روند و گاه مى کوشند به آن صبغه اسلامى بدهند.

بعضى به عنوان اينکه اسلام استفاده از طيبات را مباح شمرده، به زندگى تجمّلى روى مى آورند و گاه به زندگى سليمان و جلال و جاه و حشمت او که در قرآن آمده استدلال مى کنند.

گروه ديگر راه تفريط را پيش گرفته، درها را به روى خود بسته، به گوشه گيرى و انزواطلبى و تحريم حلال خدا بر خود روى مى آورند و هر دو گروه از صراط مستقيم اسلام دورند; قرآن مجيد مى گويد که عالمان بنى اسرائيل به قارون چنين گفته اند: «(وَابْتَغِ فِيمَآ آتَاکَ اللهُ الدَّارَ الاْخِرَةَ وَلاَ تَنسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ کَمَآ أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْکَ وَلاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الاَْرْضِ); بر آنچه خدا به تو داده سراى آخرت را بطلب و بهره ات را از دنيا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نيکى کرده نيکى کن و هرگز در زمين در جستجوى فساد مباش».(14)

به يقين اگر قارون و قارونها اين دستورات چهارگانه را به کار مى بستند و بهره خويش را از دنيا فراموش نمى کردند و مواهب مادى را وسيله نيل به سعادت آخرت قرار مى دادند و به جاى فساد در زمين به کمک مستضعفان بر مى خاستند، هرگز مشمول غضب الهى نمى شدند.

در حديث معروفى از امام باقر(عليه السلام) آمده است: «لَيْسَ مِنّا مَنْ تَرَکَ دُنْياهُ لاِخِرَتِهِ وَ لا آخِرَتَهُ لِدُنْياهُ; کسى که دنياى خود را به جهت آخرت از دست دهد از ما نيست. همچنين کسى که آخرت خود را براى دنيا از دست دهد».(15)

1. داستان صوفى گرى و پيامدهاى آن:

از هزاران سال قبل در يونان و هندوستان افرادى معتقد بودند با رياضت و سخت گرفتن بر خويشتن در لذّات و مأکول و مشروب و ملبوس، مى توان به کارهاى مهم و خارق العاده اى دست زد و يا به مقامات معنوى رسيد، زيرا ترک لذّات را سبب قوّت و قدرت نفس مى دانستند.

هنگامى که اسلام گسترش يافت اين افکار از کشورهاى ديگر به محيط اسلام نفوذ کرد و جمعى آن را با زهد اسلامى و پاره اى از تعليمات اسلام آميختند و افکارانحرافى و التقاطى ديگرى را برآن افزودند که «صوفيگرى» نتيجه نهايى آن بود.

صوفيان را در آغاز از اين جهت صوفى مى گفتند که لباسهاى خشن پشمينه بر تن مى کردند، هر چند بعضى از صوفيان مدّعى هستند اين واژه از ريشه صفا گرفته شده (صفاى نفس)، در حالى که اين دو واژه هيچ ارتباطى با هم ندارند; يکى اجوف واوى است و ديگرى ناقص واوى، همچنين کسانى که مى گويند اين واژه از واژه «اصحاب الصفّه» مشتق شده نيز گرفتار همين گونه اشتباهند، زيرا «صفّه» از ريشه «صفف» (يعنى مضاعف) است و صوفى از ريشه «صوف» است، بنابراين ترديد نبايد داشت که اين واژه به همان معناى پشمينه پوش است.

به هر حال اين گروه پيشوايانى براى خود به نام قطب و پير و مرشد و امثال آن برگزيدند و براى آنها کراماتى قائل شدند و بر اثر اختلافات داخلى و هواپرستى سران، به شعبه هاى بسيار زيادى تقسيم شدند و هر يک براى خود، آداب و رسومى داشتند. آنها با احکام دين که با نام شريعت مى نامند به عنوان احکامى که قابل توجيه و تغيير و دگرگونى است نگاه مى کنند و اساس را سير باطنى مى پندارند که آن را طريقت مى نامند. به همين دليل بسيارى از گناهان را مرتکب مى شوند و به پيروان خود چراغ سبز براى درهم شکستن چارچوبهاى احکام شرعى نشان مى دهند و به تعبير ديگر: شريعت را پوست و طريقت را مغز و حقيقت را «مغز مغز» مى پندارند.

به همين دليل بسيارى از رجال فاسد و مفسد، افراد بى بند و بار را دور خود جمع کردند و مجالس رقص و سماع و استعمال موادّ مخدر فراهم ساختند و از نظر اعتقادى اصرار زيادى بر «وحدت وجود» به معناى «وحدت موجود» دارند و بسيارى از سران آنها گهگاه ادّعاى اتحاد وجودشان را با خدا با صراحت اظهار مى دارند که اين سخنان نامأنوس را «شطحيّات» مى نامند.

به نظر مى رسد که اين گروه از قرن دوم هجرى کم کم در ميان مسلمانان ظاهر شدند و ائمه اهل بيت(عليهم السلام) شديداً آنها را سرزنش و توبيخ کردند و مردم را از آنان برحذر داشتند. انکار شديد اميرمؤمنان على(عليه السلام) بر عمل عاصم بن زياد شايد به همين جهت است که امام آن را مقدمه اى بر ظهور اين گروه در آينده مى ديد.

در حديثى مى خوانيم که يکى از اصحاب به امام صادق(عليه السلام) عرض کرد: گروهى به نام صوفيّه در زمان ما ظاهر شده اند، درباره آنها چه مى گوييد؟ فرمود: «إنَّهُمْ أعْدائُنا فَمَنْ مالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يَحْشُرُ مَعَهُمْ وَ سَيَکُونُ أقْوامٌ يَدّعُونَ حُبَّنا وَ يَميلُونَ إِلَيْهِمْ وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَ يُلَقّبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلَقَبِهِمْ وَ يُأَوَّلُونَ أقْوالَهُمْ ألا فَمَنْ مالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنّا وَ إِنّا مِنْهُ بَراءُ وَ مَنْ أَنْکَرَهُمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِمْ کانَ کَمَنْ جاهَدَ الْکُفّارَ بَيْنَ يَدَىْ رَسُولِ اللهِ(صلى الله عليه وآله); آنها دشمنان ما هستند هر کس متمايل به آنها شود از آنهاست و با آنها محشور مى شود و در آينده اقوامى مى آيند که ادّعاى محبّت ما را مى کنند; ولى تمايل به آنها دارند و خود را شبيه آنها مى سازند و القاب آنها را بر خود مى نهند و سخنان (نادرست) آنها را توجيه مى کنند. آگاه باشيد هر کس تمايل به آنها پيدا کند از ما نيست و ما از او بيزاريم و هر کس آنها را انکار کند و رد نمايد، مانند کسى است که در پيش روى پيامبر(صلى الله عليه وآله) با کفار پيکار کرده باشد».(16)

دو نفر از ياران معروف امام على بن موسى الرضا(عليه السلام) به نام بزنطى و اسماعيل بن بزيع از آن حضرت چنين نقل کرده اند که فرمود: «مَنْ ذَکَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَ لَمْ يُنْکِرْهُمْ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنّا وَ مَنْ أَنْکَرَهُمْ فَکَأَنَّما جاهَدَ الْکُفّارَ بَيْنَ يَدَىْ رَسُولِ اللهِ(صلى الله عليه وآله); کسى که نام صوفيه نزد او برده شود و آنها را با زبان و قلبش انکار نکند از ما نيست و کسى که آنها را انکار کند، مانند کسى است که با کفّار پيش روى رسول الله(صلى الله عليه وآله) جهاد کند».(17)

عموم فِرَق صوفيه هم در مسائل عقيدتى و هم در مسائل فقهى و اخلاقى داراى انحرافاتى هستند که به چند قسمت آن در اينجا اشاره مى کنيم:

1. چون خود را اهل طريقت مى پندارند طريقتى که در مسير حقيقت است و احکام شريعت را مقدمه اى براى وصول به طريقت و حقيقت مى شمرند اعتناى چندانى به مسائل شرعى ندارند و در بسيارى از موارد با اعذار و بهانه هايى آنها را کنار مى گذارند.

2. غالباً گرفتار تفسير به رأى در کتاب و سنت اند و به کمک آن خواسته هاى خود را بر کتاب و سنّت تحميل مى کنند و براى ارتکاب بعضى از گناهان به پيروان خود چراغ سبز نشان مى دهند.

3. قطب و مرشد خود را واجب الاطاعه مى شمرند و کرامات دروغين زيادى براى اقطاب خود قائلند که گاه از معجزات انبيا و امامان نيز فراتر است و به همين دليل گاهى کار پيروان آنها به شرک مى انجامد و قطب و مرشد خود را همچون معبودى مى پرستند.

4. بدعتهاى زيادى در دين به وجود آورده اند و هر فرقه اى از آنها براى خود بدعتى دارد; از طرز مجالس ذکر و ورد گرفته تا برنامه هاى ديگر. به همين دليل کمتر در مساجد اسلامى حضور مى يابند و کانون عبادتى به نام «خانقاه» براى خود درست کرده اند تا براى انجام برنامه هاى خود آزاد باشند.

5. بسيارى از آنها معتقد به پلوراليسم هستند و هر مذهبى را راهى به سوى خدا مى پندارند و متاع کفر و دين را بى مشترى نمى دانند.

6. از مهمترين انحرافات آنها، اعتقاد به وحدت وجود به معناى وحدت موجود است که مجموعه موجودات عالم را يک چيز و خدا را عين آن مى دانند و به همين دليل بت پرستى را نيز نوعى خداپرستى به حساب مى آورند، مشروط بر اينکه خدا را در همان بت محدود نکنند.

کتابهاى زيادى از سوى جمعى از علما و محقّقان در مورد انحرافات آنها نوشته شده است و آنچه در بالا آمد اشاره اى بيش نبود.(18)

نکته مهمّ ديگرى که در اينجا توجّه به آن لازم است اين است که صوفيگرى در ميان پيروان مکتب اهل بيت(عليهم السلام) کم رنگ و ضعيف و در ميان فرق اهل سنّت بسيار گسترده است و گروههاى زيادى از آنها با عقايد مختلف در بلاد اسلامى فعاليت دارند.

اعتقاد به ولايت اهل بيت(عليهم السلام) به ويژه عقيده به وجود حضرت مهدى(عليه السلام) به عنوان امام حىّ عامل اصلى اين تفاوت است.

اصولا گرايش به صوفيگرى و تمايل عده اى به آن، ريشه هاى تاريخى و اجتماعى مختلفى دارد از جمله:

1. خلفاى بنى عباس براى منحرف ساختن مردم از توجّه به اهل بيت(عليهم السلام) که آنان را رقباى اصلى خود مى دانستند به صوفيگرى دامن زدند تا زهد و کرامات اهل بيت(عليهم السلام) را به وسيله مدّعيان تصوف کم رنگ سازند و چون صوفيه خود را در گرو سير در باطن مى دانند کمتر مزاحم دنياى دنياپرستان مى شوند و در عصر ما سياستهاى خودکامه نيز از آنها حمايت مى کنند، زيرا آنها پيروان خود را از دخالت در سياست، منع مى کنند و راه را براى استعمار و استبداد هموار مى سازند.

2. رسيدن به مقامات عرفانى صوفيگرى ـ به عکس رسيدن به مقامات علمى و فقهى ـ کار آسانى است. ممکن است يک فرد بى سواد، با چله نشينى (چهل روز رياضت کشيدن) و خواندن اوراد مخصوصى به پندار آنان ناگهان تبديل به يکى از اولياءالله و صاحب مقامات عاليه شود، در حالى که گاهى چهل سال زحمت براى رسيدن به مقامات عالى علمى کافى نيست.

3. آنان چون به شريعت به صورت ابزارى ساده نگاه مى کنند و عملا به پيروان خود، اجازه مخالفت با بعضى از احکام شرع را مى دهند بسيارى از افراد آلوده و گنهکار و يا رجال سياسى ستم پيشه به آنها اظهار تمايل مى کنند; يعنى هم به ظلم و ستم و گناه خود ادامه مى دهند و هم حس دينى خود را به صورت کاذب اشباع مى نمايند وبه تعبير ديگر تساهل و تسامح آنها در امور دين و ترک هرگونه سخت گيرى سبب گرايش افراد خاصى به آنان مى شود.

يکى از بزرگان مى گفت: «در رژيم سابق هنگامى که مرا بازداشت کردند و نزد رييس ساواک تهران بردند او به من گفت من شنيده ام شما مرد عالم و متديّنى هستيد; ولى مطمئناً ديانت من از شما کمتر نيست من درويشم دم از مولا مى زنم و هر چه خواسته ام از مولا گرفته ام; ولى با اين حال من مخالفت با شاه را تحمّل نمى کنم و اگر براى دفاع از او يک ميليون نفر را به گلوله ببندم باک ندارم».

آن مرد بزرگ مى گفت: «من فهميدم که درويشى و صوفيگرى با کشتن يک ميليون نفر بى گناه هم سازگار است».

1. بهره گيرى از طيّبات:

گروهى چنين مى پندارند که زهد اسلامى با بهره گيرى از مواهب مادّى مخالف است و اسلام سخت گيرى بر خويشتن و رياضت کشيدن و ترک ملاذ دنيا را کار خوبى مى شمرد، در حالى که چنين نيست. زهد اسلامى به معناى عدم وابستگى و اسارت در چنگال مال و مقام و هوا و هوسهاست; نه به معناى تحريم حلال و ترک طيّبات.

همان گونه که قبلا اشاره شد قرآن مجيد با صراحت در اين باره سخن گفته و مى فرمايد: «(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ); بگو چه کسى زينتهاى الهى را که براى بندگان خود آفريده و همچنين روزيهاى پاکيزه را حرام کرده است؟ بگو اينها در زندگى دنيا براى کسانى است که ايمان آورده اند و در قيامت خالص براى مؤمنان خواهد بود».(19)

در جاى ديگر در شرح اهداف بعثت پيامبر و برنامه هاى او مى فرمايد: «(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِىَّ الاُْمِّىَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْرَاةِ وَالاِْنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ الْمُنکَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالاَْغْلاَلَ الَّتِى کَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ); آنها که از فرستاده خدا پيامبر امّى پيروى مى کنند، پيامبرى که صفاتش را در تورات و انجيلى که نزدشان است مى يابند و آنها را به معروف دستور مى دهد و از منکر باز مى دارد و طيّبات و اشياى پاکيزه را براى آنها حلال مى شمرد و ناپاکيها را تحريم مى کند و بارهاى سنگين و زنجيرهايى را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان) بر مى دارد... آنها رستگارانند».(20)

آيات و روايات در اين زمينه بسيار است که ذکر همه آنها در اين بحث مختصر نمى گنجد; ولى دو مورد را مى توان ذکر کرد; يکى آنچه در همين خطبه آمده بود که پيشوايان عادل بايد زندگى خود را بسيار ساده و با قشرهاى محروم جامعه هماهنگ کنند تا هم به ياد آنها باشند و در طريق محروميت زدايى گام بردارند و هم مايه تسلّى خاطر براى قشر محروم گردند.

ديگر اينکه در زمانى که مردم گرفتار بحرانهاى اجتماعى مى شوند و قشرهاى ضعيف تحت فشار قرار مى گيرند، بايد به حدّاقل لازم قناعت کرد و بقيه را براى نجات محرومان گذاشت.

کوتاه سخن اينکه از مجموع روايات اسلامى چنين استفاده مى شود که بهره گيرى از مواهب الهى درحدّ معقول و دور از اسراف و تبذير کار نکوهيده اى نيست و ترک آن فضيلتى محسوب نمى شود، هر چند ساده زيستن، مخصوصاً در مواردى که گروهى از مردم در فشار باشند و همچنين براى پيشوايان و حاکمان اسلامى، فضيلتى محسوب مى شود.